



آه ای شبان نیکو بیا

ما گوسفندان مرتع تو

ما را ببر نزد چشمه ها

ما را تو شبانی بنما

(۲)

گوسفند گمراهی من بودم

در بیابان سرگردان بودم

آنگه صدایت بشنیدم

بسویت شتابان دویدم

(۲)

زین پس در حضور تو شادم

از هیچ چیز و هیچکس نترسم

چون تو عیسی شبان منی

مرا از خطر می رهانی

(۲)

